کودتای 28 مرداد

صدارت (نسیم)، علی

(4-در جریان انحلال مجلس و آرایش نیروها، امریکاییان تعداد طرفداران دولت را 2500 و توده‏یی‏ها را 4000 نفر برآورد می‏کردند و حتا گزارش می‏شد که‏ حزب بیش از 25000 عضو و حدود 300000 هوادار دارد.مخالفین هم وزرای دادگستری و فرهنگ‏ مصدق را ملحدان دست‏نشانده‏ی کرملین‏ می‏خواندند و امریکاییان،دولت را متمایل به‏ کمونیسم می‏گفتند.

(5-ملکی هم از مصدق دموکرات خواسته بود، توده‏یی‏ها را از خیابان‏ها جمع کند و به زندان روانه‏ کند.

(6-سران ارتش و ژاندارمری از شاه دستور می‏گرفتند و در انتخابات دوره‏ی هفدهم مجلس دخالت‏ می‏کردند.چون شاه جوان نگران نفوذ حزب توده بود. دربار هم درگیری‏های خیابانی را سامان می‏داد و چون مصدق ترتیب خروج اشرف و مادر شاه را داد، شاه تنهاتر و وحشت‏زده‏تر شد.

(7-شاه که خیال می‏کرد مصدق نخست‏وزیری را نمی‏پذیرد،سید ضیاء را به کاخ خود خوانده بود و به‏ اطرافیانش حالی کرده بود که به پیرمرد نخست‏وزیری را پیشنهاد کنند و با ردّ آن توسط او، نام سید ضیاء را مطرح کنند.حتا هراس از انقلاب بر دل‏هایشان ریخت و شاه را به توطئه کشاند.

(8-آنان طرح ترور فاطمی را ریختند،قصد ترور امیر علایی را هم داشتند،مصدق را هم تهدید کردند.

(9-در به‏سوی آینده،مصدق را«پیرمرد مکار» می‏نوشتند و مبارزه‏های قلمی را به تظاهرات خیابانی‏ و خشونت‏های لفظی و جسمانی می‏کشاندند.سفر هریمن را گواه خودفروختگی دولت مصدق‏ می‏گرفتند،سازمان دانشجویانش خیابان‏ها را به‏ آشوب می‏کشیدند و یا به مقابله با زحمت‏کشانی‏ها و پان ایرانیست‏ها می‏پرداختند و با سومکایی‏ها دست‏ به یقه می‏شدند.

منابع

1-آیت،حسن،چهره حقیقی مصدق السلطنه، اسلامی،قم،1360.

2-اسکندری،ایرج،خاطرات سیاسی،به کوشش‏ علی دهباشی،علمی،تهران،1368.

3-ترکان،محمد،تشنجات،درگیری‏های‏ خیابانی و توطئه‏ها...،رسا،تهران،1359.

4-جوانشیر.م.ف:تجربه‏ی 28 مرداد،نظری به‏ تاریخ جنبش ملی شدن نفت،حزب توده،تهران، 1359.

5-فونتن،پیر،جنگ سرد نفت،ترجمه‏ی‏ شمس الدین امیر علایی،ابن سینا،تهران،1337.

6-کاتوزیان،همایون،مصدق و نبرد قدرت، ترجمه‏ی احمد تدین،رسا،تهران،1371.

7-مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران،فرزانه‏ طاهری،مرکز،تهران،1372.

8-موحد،محمد علی،خواب آشفته‏ی نفت:دکتر محمد مصدق،و نهضت ملی ایران،کارنامه، تهران،1378.

9-نجاتی،غلام رضا،جنبش ملی شدن صنعت‏ نفت ایران،انتشار،تهران،1365.

هرگز از دامان این میدان غباری برنخاست‏ وز غباری مرد و مردافکن سواری برنخاست‏ آتش زردشت اگر جاوید ماند شعله‏ور از چه رو هرگز از این کانون شراری برنخاست‏ از پس ابر سیه رخشنده ماهی بر نتافت‏ بامداد روشنی از شام تاری برنخاست‏ کس ندید از این چمن جز برگ‏ریزان خزان‏ نوگلی شاداب از خرّم بهاری برنخاست‏ قرن‏ها این دشت جولانگاه هر بیگانه بود بانگی از سویی،سواری از حصاری برنخاست‏ از چه‏رو،ز آن می که شادی‏بخش هر محفل بود هیچ‏گه،در«مجلس»ما جز خماری برنخاست‏ از سخن کردی جهان را پر ولی وقت عمل‏ عالمی دیدند کز دست تو کاری برنخاست‏ چند گاهی نام تو سرلوحه‏ی هر نامه بود لیک از آن نام‏آوری جز ننگ و عاری برنخاست‏ ز آن‏همه اندیشه‏ها کاندر پی بهبود بود جز صداعی برنیامد،جز دواری برنخاست‏ ز آن‏همه شور و حرارت،ز آن‏همه گفت‏وشنود رستخیزی رخ نداد و گیر و داری برنخاست‏ زان امید و آرزوهای فراوان ای دریغ‏ جز غم هجران و درد و انتظاری برنخاست‏ هستی خود را به نیرنگ حریفان باختیم‏ خامتر از ما حریفی در قماری برنخاست‏ زین همه بی‏درد تن‏پرور که بینی فوج فوج‏ دردمندی کس ندید و داغ‏داری برنخاست‏ جای شرم است این‏که از ما ناخلف فرزندها مادر اندوهگین را غمگساری برنخاست‏ چشم یاری دارد و زین مردم بیگانه خوی‏ این ز پا افتاده را غم‏خوار،یاری برنخاست